



خیلواکی

استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

ناتور رحمانی

چهارشنبه ۱۹ جنوری ۲۰۲۲

## ( از قصه های هزار و یک شب .... )

### قصه ای از پیروز!؟

یک دید گذرا به خاطرات (تامی فرانگ) قومندان قوت های امریکا و ناتو. گورنر جنرال موقت در عراق بعد حمله امریکا. مسوول رهبری عملیات نظامی در افغانستان و مولف کتاب ( امریکن سولجر ) . بعد حادثه اندوهبار یازدهم سپتامبر و سرنگونی برج های مشابه در امریکا ( مستربوش ) روی دو شست پا نشست و با مشتش گره کرده نعره زد : وای بحال القاعده و تروریسم . من یعنی امریکا در هر حالتی خون بهای قربانیان بیگناه ای این حادثه شوم و غیر انسانی را خواهم گرفت . حتا اگر این تروریست های انتحاری در دورترین نقطه ای دنیا باشند . عراق یا افغانستان . این گروه های آدمکش و ضد تمام موازین بشری به هیچوجه قابل عفو و ترحم نیستند . با تمام قدرت ، امکانات مالی و نظامی آنها را خواهم کوبید تا دیگر جرات نتوانند دست به انهدام تمدن غرب بزنند ... وازین مجمل حرفها!؟ .... راز های ویران نمودن برجهای تجارتي هم شکل ، بخون کشیدن مردم بیگناه ، ربودن هواپیما ها از حیطة ای قدرت امنیت و ( سیا ) بازی های سیاسی امریکا ، حمله به عراق و افغانستان و غیره و غیره قسماً امروز و کلاً فردا یا در آینده ای نه چندان دور برملا و آشکار خواهد شد .

( مستر بوش ) با یک چرخش شیدادانه کمر به نابودی و تارومار ساختن لشکر خود ساخته ای چماق بدست اش در افغانستان بست . اما نیم کاسه ای زیر کاسه یا بهانه همانا تامین امنیت درین سرزمین آشوب زده بود تا با خیال راحت از کشور های پدرمرده ای شوروی سابق لوله های نفت و گاز را به حلقوم امریکای تشنه برساند ... ( امریکا به هیچوجه عاشق گل روی افغانهای ستمدیده نبوده و نیست که بخواهد سرزمین آتش گرفته شانرا به بهشت برین تبدیل نماید ، این موضوع چون آفتاب برای هر افغان معلوم است . )

در پلان حمله به افغانستان، امریکا ضرورت به یک هم‌تا و هم‌کار داشت تا با مصرف کمتر و تلفات در حد هیچ قوت‌های خود را پیاده کند... و این شریک جرم باید بومی و کارشناس محل میبود تا درب را از داخل به روی تفنگداران امریکا بگشاید و زمینه‌ای فرود آمدن بمب افکن‌های گول پیکر (ب ۵۲) را با امن و امان مساعد سازد... کابل برای این امر مطلوب نبود و امریکا سمت شمال را بهتر می‌پنداشت زیرا خطر کمتر و کارایی بیشتر داشت. چون درحالت جنگ و گریز با تفنگداران (ملا عمر) نیمه مجرای برای تنفس بود. بنابراین بهترین انتخاب برای امریکا ائتلاف با نیروهای شمال بود. او قبلاً با همدستی شرکا بتاریخ نهم سپتامبر بزرگترین مانع یعنی (احمد شاه مسعود) را با یک حمله انتحاری از سر راه برداشته بود. امریکا با خیال راحت ب فکر معامله با جانشین (آمر صاحب) شد یعنی (آقای فهیم) رئیس امنیت دولتی امارات (پروفسور) صاحب و مار - شال با صلاحیت... مسوولیت این مهم بدوش شخص با تجربه و از کوره برآمده (تومی فرانگ) گذاشته شد. او در کتاب خاطرات خویش (امریکن سولجر) طرز ملاقات با آقای فهیم را اینطور مینویسد: ناتو و امریکا حاضر گردیدند (بیست ملیون) دالر برای آقای فهیم بپردازند تا زمینه‌ای فرود آمدن هواپیماها و پیاده شدن عساکر امریکا را فراهم نمایند. (تومی) مینویسد: وقتی فهیم با موتر بنز ۲۰۰ سفید و خاک آلود خویش به میعاد گاه حاضر شد، چهره‌ای دیگری می‌نمایاند به غیر از آنکه من در مخیله ام از وی تصویر کرده بودم. حریص و دستپاچه معلوم میشد... من در تمام مدت از نظر روانی وی را میکاویدم و میخواستم بدانم این آقا چقدر جاغور دارد؟ حرفها تمام شد و معامله صورت گرفت. موقع پرداخت پول من یقین داشتم بیشتر از ده ملیون دالر نخواهد خواست. تصمیم داشتم باوی چنه بزنم و وجه را تا هفت ملیون پایین بیاورم. مگر جالب اینکه او دهان باز نمود و در ازای این معامله پنج ملیون مطالبه نمود. حدس من درست بود او جاغور نداشت. هنگام پرداختن پول که نقد در بکس دیپلومات بود با کنایه بوی گفتم: آقای محمد قسیم فهیم متوجه باشید که انتقال پنج ملیون دالر امریکایی از توان موتر خاک آلود بنز کهنه تان زیاد است....

بعد از حمله و عملیات امریکا به افغانستان و گسیل لشکر (ایساف) و ائتلاف شمال. ساختار دولت موقت و جلوس (آقای کرزی) به سریر قدرت و سیاست، آقای فهیم یا مار - شال فهیم معاون وزارت جنگ گردید و روزگار اسپ مرادش را به جولان در آورد. بعداً او ناراضی و ناسازگار با برادران همتن. دولت و بانیان آنرا به ستوه آورد. تا بلاخره تصمیم برین شد که معزول گردد و کنار زده شود (چون خار بغل گردید)، مگر اخیراً مصاحبه وی با شبکه‌ای خبررسانی تلویزیون (طلوع) که از سایت بی بی سی نشر گردید و مزین با تصویر جناب شان بود سخت جالب و قابل تأمل است. آقای فهیم به رؤیت فوتو بسیار چهره به هم زده سیمای اندوهگین و درهم فشرده دارد که حکایت از غرق شدن

کشتی ها و غارت اموال چپاول کرده اش میکند . یا با حالت غمگین مشت گره کرده زیر الاشه و نگاه های پُر درد حکایت دیگر نیست که می پنداری از جفای دلدار و بریادی عشق افلاطونی گله دارد ... به هر رو واقعاً دل آدم بحال این بخت بر گشته ای مظلوم و بر باد شده میسوزد ... و یا شاید هم اکت شاعرانه کرده اند چون آگاه شدیم که ایشان شیفته ای شعر و شاعری استند؟! مار – شال درین مصاحبه وانمود کرده اند گویا از تصمیم و عملکرد آقای ( کرزی ) که برای بدست آوردن قدرت زیر سایه ( ب۵۲ ) ولشکر ایساف تباری داشته و انباز بودند ناراحت و گله مند است ... خوب حق هم دارد . ملیون ها پول باد آورده و غارت کرده یکطرف است و کلاه گوشه ای سلطانی ، مقام و چوکی یکطرف .

آقای مار – شال فهیم با فهم تند و تیز خویش رئیس دولت افغانستان را به ایجاد انجماد سیاسی و بی اعتمادی میان گروه های رقیب متهم نموده اند . اگر واقعاً کلماتی مثل ( ایجاد – انجماد و ... ) تراوش آگاهی و نبوغ خودشان باشد، ملت شگفت زده خواهد شد . چه از آن << سواد ضعیف این گمان نبود >> و همینطور جملات بلند بالای دیگری که از کتاب خرد آقای مار – شال باز گوئی شده مثلاً : مجاهدین میخ ثبات سیاست افغانستان استند که با سیاست های غیر مردمی دولت به حاشیه رانده شده اند . و عملکرد های درین زمینه هنوز هم ادامه دارد و ....

در جای دیگری می افزایند : من در جریان انتخابات ریاست جمهوری قادر بودم و میتوانستم موانع و اخلال ایجاد نمایم . مگر نکردم زیرا با آقای کرزی دوستی و مناسبات شخصی دارم . آفرین مار – شال خوب . اگر خدا نخواست رسته ای مودت بین شان بریده میشد چی وضع و حالی بوجود میامد ؟ شاید درست مثل حوادث انتقام گیری صدراعظم صاحب حکمتیار از رئیس جمهور پروفیسور ربانی میبود که راکت های پرتاب شده از چهار آسیاب ، خانه ، زمین و آدم را به همدیگر کوک زد و کناره سرک ها جویه های خون جاری شد که توتی های گوشت سوخته ای انسان در آن شنا میکرد ... توبه توبه از آن روز و آن روزگاران پس صد آفرین بر مار – شال خود ما ....

باز جای دیگر قهرمان ما در مصاحبه اش میفرماید : من چندین بار با ( داکتر نجیب ) در پناهگاه اش در دفترملل ملاقات داشتم . مگر واضح نشد این دید و باز دید های مخفیانه و جاسوسانه چی بوده و روی چی معامله ای صورت گرفته است . آیا صحبت های رئیس اسبق امنیت دولتی با رئیس سابقه خدمات امنیت دولتی روی مسایل کاری و آموختن تجارب قصابی بوده یا کدام گپ دیگر که فقط آقای فهیم خان میدانند و چند همدست و شریک دیگرش که با شمال از شمال آمدند و شمه ای از حال بوجود آوردند ... ملت آرزو دارد بداند زد و بند های عقب پرده چی بوده و چگونه بالای خون شان معامله صورت گرفته است؟! جالبترین قسمت مصاحبه آنجاست که مار – شال امنیت دولتی و معاون وزارت جنگ، خود را ناقض حقوق

بشر نمیدانند و گزارش دیده بان حقوق بشر را مغرضانه و دارای اهداف سیاسی میدانند!!  
واقعاً آدم پخته و کوره دیده و همچنان شخصیت سیاسی آگاه و خردمند است که تمام کوره راه های سیاست را خوب کوبیده اند . خنک بر تو مار - شال . حکایتی یادم آمد . گویند : در زمان های قدیم هر گاه زن بدکاره ای در گیر میشد متعصب شهر رویش را سیاه نموده وی را طور معکوس بالای مرکب می نشانید و به کوچه پسکوچه ها می گشتاند تا رسوایی اش برای دیگران عبرت شود . از قضا خانمی در چنین وضع پریشان گیر کرد و حقارت نصیب اش شد . زمانیکه وی را از کوچه خودشان عبور میدادند بوضاحت میدانست که از سروصدای متعصب و اطفال انباق اش از فراز بیره ای بام او را تماشا خواهند کرد و بی آبرو خواهد شد !! اتفاقاً چنان پیش آمد . آنگاه زن بزه کار رو به انباق نموده میگوید : >> باز همی ره هم سر مه کو << زهی دیده درایی ....

آقای مار - شال هم شهکار های سالهای ۹۰ - ۹۶ میلادی خویش را فراموش کرده اند و گویا به ملت وانمود می فرمایند که وحشت و دهشت آن روزگاران را مربوط به او و دار و دسته اش ندانند ... واقعاً بیچاره مار - شال هیچ کاری نکرده اند . ( دزد گفتن و بر بستن ) آقای مار - شال گفته اند : کارنامه های مجاهدین بخشی از ارزش های تاریخی مردم افغانستان است !؟

درست ، کدام افغان شیر پاک خورده آن کارنامه ها و ارزش ها را فراموش خواهد کرد . چگونه خواهد توانست فروپاشی تاریخ ، ثقافت ، هنر ، هویت و نابودی تمام ارزش های مادی و معنوی خویش را که در آن روزگار رخ داد و تا امروز ادامه دارد فراموش کند ! ابداً .

به هر رو به گفته شان : جناب مار - شال ؛ معاون وزیر جنگ و رئیس اسبق امنیت دولتی هم اکنون قصر نشین در کارته پروان مالکیت شخصی شان استند و وقت گرانبار شانرا با شعر و شاعری می گذرانند شاید شعر های ازین دست میخوانند و مینویسند :

>> کجکی ابرویت نیش گژدم است --- چکنم افسوس مال مردم است <<

همچنان به پرورش گل و گیاه مصروف استند ممکن گلهای پرورشی عشقه پیچان که از هر ستون و پرچالی بالا رود و با همسایه ( هم سایه شود ) و گیاه های هرزه که باز زمین سوخته را آزرین بخشد ... و اضافه نموده اند : که به اسپ سواری عشق دارند . سواری یکی از علایق مستدام اربابان و دولتمردان مستبد سرزمین ما بوده است حالا دیگر فرق نمی کند اسپ باشد یا گرده ای ملت....

او میگوید : بیشتر اوقات را با نوه هایش سپری مینمایند . خوب است . مگر ما ملت امیدوار استیم ایشان با خیر خواهی ذاتی که دارند آن اطفال معصوم را با سیاست بازی های ملوث خود شان آشنا نسازند و بگذارند آن چوچه ها با برداشت دقیق روزی با بلوغ سن و آگاهی در مورد پدر بزرگ و شهکار های شان کتاب یا کتابها بنویسند تا بچه های ما بخوانند .

## قصه ای از امروز؟!

وقصه دگری از سلسله قصه های ( هزارو یک شب ) درسرزمین دیوها و پری ها ....  
وباز تاریخ مَهره سازی ازخرمَهره های رنگین فرارسید ، یار رنجیده ازپیوند و بُرش درنیم خیزهای سیاسی اش به خوان کرم فرآورده عمو ( اوباما ) تو بخوان ( اوبا شما ) از دسته مخالفین به گلدسته مولتفین جهیده مقرب دربار « شجاع الدوله ثالث » گردید !!  
بازی دلچسپ شطرنج سیاسی با شگردهای کاخ سفید و شرکاء وجابجایی مَهره ها ذریعۀ سرپنجه های تقلب نشان جناب کرزی افسون کننده و حیرت آفرین است ... کرزی با جای دادن مارشال با آن ریخت و نماد مار- شال مآبانه شان درکنارخود بنام معاون ، یا بلا گردان هشیارانۀ خودش را برای پنج سال دگر بیمه نمود ، بلا گردان دیگر یعنی روی دگر این سکه ناچل جنایتکار دیگری بنام خلیلی است ، اینها دو مار استند که روی شانۀ های ضحاک نشستۀ اند ومغز سر مردم را میخورند، لعنت به تو و کار تو اهریمن بدذات !!

روایت است : اسپ مار- شال صاحب روزانه پنجاه عدد کیله نوش جان میفرماید ، پس خودش آنقدر نیرو خواهد داشت که اگر خشمگین شود میتواند سریر پوشالی و شکوه کاغذی سلطان قصه های هزار و یک شب را با خاک ویرانه های سرزمینی یکسان نماید که بیشتر مردمش رنگ ، مزه وشکل کیله را در ذهن شان ترسیم مینمایند؟!  
ترس بخاطر از دست دان منافع ، باعث میشود که دیو ، غلام حلقه بگوش ( علاء الدین ) گردد چون چراغ جادو بدستش است ، به حق چیز های دیدنی !!!

## و قصه فردا چه خواهد بود ???

**وای بر حال و روز و روزگار برگشته ای ملک ما !!**  
که سیاست های استعماری به ما دو مارشال اعطا کرد  
یکی مارشال انگلیسی شاه ولی ، دیگری امریکایی فهیم آشنا  
گویند « در شهر که آدم نماند بز کریم خان میشود » قصه کوتاه نشد  
درازی قصه تا جابجایی مَهره ای خبیث دیگر از قماش قلاده به گردن ها ( مغز متعفن ) اشرف غنی ، تو بخوان (دنی فقیر ) دنی در سیاست های ضد مردمی و فقیر از جهت آگاهی ، شجاعت ، میهن و مردم دوستی ، شرافت و وجدان ...  
قصه کوتاه نشد ، مغز متعفن به دستور بادرش امپریالیزم جهانخوار، میهن و مردمش را

دودسته به لشکرجهل ، جعل و جاهل بوزینه های قرون اوسطایی تسلیم نمود ، که دگر نه سر  
ماند ، نه مال و نه جای ، نه کار ماند و نه درآمد و نه نان ، نه فرهنگ ماند و نه هنر و حرمت  
به دانش ، دانشمند و دانش آموز، اعم از زن و مرد ، این همه جنایت و خیانت را آنهائی مرتکب  
می شوند که ادعا دارند نماینده خدا اند و دین و شریعت خدا را برای مسلمان های سرزمین خون  
و خاکستر که از هفت پشت مسلمان بوده اند تامین می نمایند درحالیکه خودشان کوچکترین بهره  
ای از دین و شریعت ندارند ...

اگر چنین باشد که چنین مباد از بد به بدتر و از بدتر به بدترین روز و روزگار تقویم ما ورق  
خواهد خورد!؟

( ناتور رحمانی )